

واکاوی مؤلفه‌های بنیادین پدیدارشناسی ادموند هوسرل در شعر پروین اعتصامی^۱

*کمال رسولیان^۱ - فاطمه مدرسی^۲

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه:

k.rasoulia@urmia.ac.ir

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵ واژه‌های کلیدی: پروین اعتصامی، دیوان اشعار ادموند هوسرل، پدیدارشناسی اپوخه	پژوهش حاضر با رویکردی بینارشته‌ای، پیوستگی ژرف و معنادار میان پدیدارشناسی استعلایی ادموند هوسرل و شعر پروین اعتصامی را می‌کاود و تلاش می‌کند نسبت نهفته و معنادار میان ساحت اندیشه و زبان در شعر پروین اعتصامی را آشکار سازد. دیوان پروین فراتر از مجموعه‌ای از تعلیمات اخلاقی، صورت‌بندی زبانی یک آگاهی زیسته و تأمل‌ورز است. مسئله اصلی این مقاله، تبیین چگونگی گذار از تجربه انضمامی و روزمره به ساحت شهود ماهوی در زبان شاعرانه است. در این چارچوب، پروین با بهره‌گیری از مناظره‌های نمادین، تمثیل‌های دیالکتیکی و ساختارهای پرسش‌محور، پیش‌داوری‌های عادت‌زده را معلق می‌سازد و از رهگذر نوعی اپوخه شاعرانه، امکان رؤیت بی‌واسطه حقیقت پدیده‌ها را فراهم می‌آورد. تحلیل حاضر به روش توصیفی-تحلیلی با تمرکز بر مؤلفه‌هایی چون قصدیت، زیست‌جهان، زمان‌آگاهی و تعلیق پیش‌فرض‌ها، نشان می‌دهد شعر پروین واجد نوعی پدیدارشناسی اخلاقی است؛ پدیدارشناسی‌ای که در آن رنج، فقر، مرگ و ناپایداری فراتر از بُن‌مایه‌های ادبی، چشم‌انداز و دریچه‌ای برای کشف ذات تجربه انسانی‌اند. یافته‌ها حاکی از آن است که پروین، با نفوذ به لایه‌های پنهان آگاهی و بازنمایی نسبت سوژه و جهان در بستر زبان، شعر فارسی را به مرتبه‌ای فراتر از هنر بیان ارتقا داده و آن را به گستره‌ای از تفکر زیسته و تأمل فلسفی نزدیک می‌سازد. از این رهگذر، دیوان او چنان متنی زنده و آگاه، امکان فهمی نو از انسان، جهان و حقیقت را پیش روی خواننده می‌نهد.

^۱ مقاله مستخرج از رساله دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران.

۱. مقدمه

پدیدارشناسی (Phenomenology) گونه‌ای علم ذوات است (نک: راسل، ۱۳۹۹: ۲۵) و ذوات، همان چیزهایی هستند که ما هنگام پاسخ‌گفتن به پرسش «این چیست؟» در قالب «نام» بیان می‌کنیم. (نک: قافله‌باشی و دیگران، ۱۴۰۳: ۱۳۶) این علم، رویکردی فلسفی است که به توصیف و تحلیل چگونگی ظهور پدیده‌ها در آگاهی می‌پردازد. پدیدارشناسی ادموند هوسرل، به‌مثابه «بازگشت به سوی خودِ اشیاء»، دعوتی برای عبور از پیش‌فرض‌های دکارتی و مواجهه‌ای بی‌واسطه با نمودهای هستی است. در این ساحت، «زیست‌جهان» بستر نخستین ادراک و «شهود آیدتیک» راه‌گذار از عَرَض به ذات است. از دیگر سو، شعر پروین اعتصامی، با بهره‌گیری از تمثیلات دیالکتیکی و جان‌بخشی به اشیاء و عناصر طبیعت، فراتر از روایت‌های اخلاقی ساده، نوعی «پدیدارشناسی اخلاقی» را ترسیم می‌کند.

پروین اعتصامی، بی‌تردید یکی از چهره‌های درخشان ادب معاصر است که در بحبوحهٔ ره‌گشایی فرهنگ کج‌آموز غرب به ایران، بدون اینکه ذره‌ای مجذوب و فریفتهٔ آزادی دروغین و زرق و برق و های‌وهوی هتاک‌های بی‌هنگام فرهنگ مهاجم قرار گیرد؛ آرام و باوقار و فارغ از هرگونه تظاهر، از ریشهٔ محکم فرهنگ و عرفان اسلامی خود، رویدن گرفت و بالندگی آغازید و مشام و کام مشتاقان شعر و ادب را معطر و بهرومند ساخت. (ن.ک: ناظر، ۱۳۶۰: ۷)

وی در دیوان خود، افزون بر توصیف وضعیت‌های اجتماعی، به بازنمایی چگونگی «شدن» سوژه در مواجهه با اشیا نیز می‌پردازد. این پژوهش بر آن است تا با استخراج مؤلفه‌های هوسرلی از بطن اشعار پروین، نشان دهد که چگونه او از «توصیف پدیدارشناختی» برای دستیابی به «ماهیت وجودی» بهره می‌جوید. در واقع، پروین با واسازی نگاه عادت‌گونه به جهان، خواننده را به «اپوخه/تعلیق پیش‌دآوری‌ها» و نگرستن به حقیقت عریان رنج و هستی فرا می‌خواند. این تقاطع میان فلسفهٔ قاره‌ای و ادبیات معاصر ایران، افق نوینی در فهم ژرف‌ساخت‌های حکمی شعر او می‌گشاید.

این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایهٔ روش‌شناسی پدیدارشناختی ادموند هوسرل سامان یافته است. برای گذار از خوانش‌های مضمون‌محور به خوانشی هستی‌شناختی از دیوان پروین اعتصامی، روش پژوهش در سه گام عملیاتی اجرا شد. تعلیق تمامی پیش‌فرض‌های تاریخی و اخلاق‌گرایانهٔ رایج دربارهٔ شعر پروین، جهت فراهم‌سازی فضای ظهور بی‌واسطهٔ پدیدارها در متن مد نظر قرار گرفته شد. به‌کارگیری روش «تغییر تخیلی» برای تفکیک ویژگی‌های عرضی از ویژگی‌های جوهری پدیدارهای محوری نظیر رنج، فقر و مرگ

صورت پذیرفت. در این مرحله، مفاهیمی چون «قصیدت» و «زمان آگاهی» فراتر از مفاهیمی انتزاعی، به عنوان ساختارهای ادراکی نهفته در ابیات استخراج شدند. در ادامه با تحلیل درون‌ماندگار، پیوند دیالکتیکی میان «سوژه شاعر» و «ابژه پدیدارشده»، برای تبیین چگونگی بر ساخت «زیست جهان» در شعر پروین، بررسی شد. قلمروی پژوهش، جامعه آماری دیوان پروین اعتصامی است که از طریق «نمونه‌گیری هدفمند»، ابیات واجد غنای هستی‌شناختی انتخاب و به شکل پدیدارهایی اصیل واکاوی شدند.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

مسئله بنیادین جستار پیش‌رو، کشف سازوکار گذار از «تجربه زیسته» به «معنای ماهوی» در منظومه‌ی فکری پروین اعتصامی است. اشعار او، به‌ویژه در تمثیلات، مناظرات و مقطعات، بستر تقابل پدیدارها هستند؛ جایی که اشیا فراتر از ابزار، به عنوان سوژه‌هایی با «آگاهی بدنمند» ظاهر می‌شوند. چالش اصلی این است که پروین چگونه با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی، مؤلفه‌های هوسرلی نظی «قصیدت یا حیث التفاتی»، «اپوخه»، «شهود آیدتیک»، «زیست جهان» و «زمان آگاهی» را در قالب تمثیل اخلاقی بازسازی کرده است؟ آیا می‌توان مدعی شد که تمثیل‌های پروین، در واقع تمرینی برای «تخیل آیدتیک» جهت دستیابی به حقایق هستی‌شناختی است؟ ابهام موجود در نحوه رسیدن شخصیت‌های شعری او به «ذات امور» در خلال رنج‌ها و تعاملات، نیازمند واکاوی پدیدارشناختی است تا مشخص گردد پروین چگونه از ساحت «توصیف پدیدار» به ساحت «شهود ماهیت» صعود می‌کند. همچنین مقاله حاضر به دنبال پاسخ به سؤالات زیر است:

پروین اعتصامی چگونه با بهره‌گیری از تمثیل، بستر «زیست جهان» را برای درک بی‌واسطه هستی در اشعار خود فراهم می‌آورد؟

مفاهیم کلیدی پدیدارشناسی هوسرل نظیر «شهود آیدتیک»، «قصیدت»، «اپوخه» و «زمان آگاهی» در ساختار اشعار پروین اعتصامی چه کارکرد معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی‌ای دارند؟

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

از آنجا که مینیمالیسم از قدیم در ادبیات ما وجود داشته و با کشف هر داستانی مربوط به قرون کهن، این نظریه تقویت می‌شود که عمر این سبک از داستان‌سرایی بسیار قدیمی‌تر از چیزی است که در پژوهش‌های ادبی ما به ثبت رسیده است و ادبیات ایران دارای نوع خاصی از سبک مینیمال، به نام «مینیمالیست ایرانی» است. خسرو و شیرین نظامی اولین منظومه

عاشقانه ایرانی است که ده داستان مینیمال را دربرگرفته. ضروری است که در اثبات و یا رد نظریات مربوط به قدمت و نوع خاص این سبک ادبی ایرانی پژوهشی صورت گیرد. تا روشن شدن این موضوع سبب کشف و غنای ادبیات کمینه‌گرای ما شود.

۱-۳. پیشینه پژوهش

کم‌وبیش پژوهش‌هایی در حوزه پدیدارشناسی و تحلیل اشعار پروین اعتصامی از جنبه‌های مختلف صورت گرفته‌است. گروهی به بررسی مضامین اجتماعی و انسانی در اشعار پروین پرداخته و تأثیر آن بر فرهنگ و جامعه را تحلیل کرده‌اند. همچنین، تعدادی از محققان به بررسی زبان و سبک شعری او و ارتباط آن با هویت و تجربه زنانه در جامعه پرداخته‌اند. با این حال، پژوهش‌های کمی به بررسی اشعار پروین اعتصامی از منظر پدیدارشناختی هوسرل پرداخته‌اند. در ادامه اهم مطالعاتی را که در حوزه پروین‌پژوهی و پدیدارشناختی صورت گرفته‌است؛ مرور خواهیم کرد. سوابق پژوهشی موجود را بر اساس «میزان وفاداری به مبانی پدیدارشناختی» و «نحوه مواجهه با متن» در سه دسته تفکیک می‌کنیم:

الف. پژوهش‌هایی با رویکردهای «محتواگر» و «توصیفی»: فاقد مبانی پدیدارشناختی: مهین پناهی (۱۳۸۷) در جستاری با عنوان *اندیشه فلسفی در شعر پروین اعتصامی، با رویکردی محتواگر*، به استخراج مضامین فلسفی از اشعار پروین اعتصامی پرداخته و با تکیه بر جهان‌شناسی اسلامی و انسان‌شناسی سنتی، وجود تفکر فلسفی در دیوان او را اثبات می‌کند. علی‌رغم کار ارزشمند خانم پناهی، ایشان پدیده‌ها را به شکل پدیدارهایی سیال که در «حیث التفاتی» و تجربه زیسته شاعر، به هستی می‌رسند؛ نمی‌بینند. در نتیجه پژوهش‌شان فاقد مبنایی برای تحلیل پدیدارشناختی ساختار آگاهی است. سلامت‌نیا (۱۳۹۳) مقاله‌ای با عنوان *نگاهی به آرای فلسفی در شعر پروین اعتصامی* دارد. این پژوهش بیش از آن که به سازوکار شکل‌گیری معنا در متن بپردازد، در سطح توصیف موضوعات و طبقه‌بندی قالب‌ها باقی می‌ماند. نگارنده مقاله در جای جای تحقیق خود، عیناً از مطالب مقاله «اندیشه فلسفی در شعر پروین اعتصامی...» سود جسته‌است اما متأسفانه در هیچ جای مقاله، از خانم پناهی اسمی نبرده‌اند. لیلا فرجی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه *نظم فلسفی و اجتماعی در نگاه تعلیمی راوی مناظرات پروین اعتصامی*، با تفکیک ۶۲ مناظره پروین اعتصامی به دو حوزه «نظم فلسفی» و «نظم اجتماعی»، می‌کوشد رویکرد تعلیمی راوی را تبیین کند. این پژوهش فاقد تبیین پدیدارشناختی است و از تحلیل ماهوی «شکل‌گیری سوژگی» در دل این مناظرات بازمانده است. سهیلا درویشی‌کاینسی (۱۴۰۳) در پایان‌نامه *بررسی بایدها و نبایدهای اخلاقی در اشعار*

پروین/اعتصامی، با نگاهی کلی‌نگر و توصیفی به بررسی بایسته‌های اخلاقی در اشعار پروین اعتصامی پرداخته است. ایشان با کلی‌گویی درباره «توازن ساختاری» و «فن‌آوری‌های ادبی»، از تبیین دقیق سازوکارهای زبانی القای اخلاق بازمانده و به جای واکاوی «تجربه زیسته» شاعر در نسبت با جهان اخلاقی، به توصیف کلی از «تعلیم مخاطب» بسنده کرده است.

ب. پژوهش‌هایی با رویکردهای «تطبیقی صوری» و «شرح‌محور»: دارای خلاّ تحلیلی:

فهیمة دهباشی (۱۳۸۸) در رساله‌ای با موضوع بررسی و تحلیل نظریه شهود در پدیدارشناسی ادموند هوسرل: زمینه‌ها، تطور و تأثیر آن در اخلاف وی، با تمرکز بر نظریه شهود در پدیدارشناسی هوسرل، کوشیده است برخی مؤلفه‌های معرفت‌شناختی و زیست‌جهانی اندیشه او را در حوزه‌های نظری و عملی تبیین کند. علی‌نجات‌غلامی (۱۳۸۷) در پایان‌نامه پدیدارشناسی تکوینی هوسرل و روش آن، در تبیین پدیدارشناسی تکوینی هوسرل، به‌درستی بر پیوند میان «حیث زمانی» و فرآیند «تقویم» دست می‌گذارد. نقد اصلی بر این اثر، عدم واکاوی چالش‌های هستی‌شناختی ناشی از ورود «تاریخ‌مندی» به ساحت استعلایی هوسرل است. مازیار چیت‌ساز (۱۳۹۰) در رساله دکتری با عنوان بررسی نظریه‌های تصویری معنا با تأکید بر پدیدارشناسی هوسرل، در تلاشی میان‌رشته‌ای، نظریه تصویری معنا را با پدیدارشناسی هوسرل پیوند زده است. با وجود نوآوری در بهره‌گیری از «زبان مدل‌سازی یکپارچه»، نویسنده با پیش‌فرض سازگاری این دو دیدگاه، از واکاوی تعارض بنیادین میان «معنای ذهنی‌گرایانه» در سنت لاک و «معنای استعلایی» نزد هوسرل غفلت ورزیده است. کمال ملکیان (۱۳۹۹) در رساله بررسی پدیدارشناختی تجارب عرفانی در مثنوی مولوی بر اساس دیدگاه هوسرل، با پیوند میان تجربه عرفانی و پدیدارشناسی هوسرل، به‌درستی بر جایگاه کانونی «عواطف» در ساختار جهان زیسته تأکید دارد. نقد وارد بر این پژوهش، فقدان تبیین دقیق سازوکار تقویم ابژکتیو «ارزش‌ها» در متن مثنوی است. مریم رحمتی (۱۳۹۷) در پایان‌نامه‌ای با موضوع نقد پدیدارشناختی آثار گلی ترقی بر اساس نظریه هوسرل، کوشیده است آثار گلی ترقی را با مفاهیم هوسرل بازخوانی کند و مؤلفه‌هایی چون قصدیت، زیست‌جهان و اگوی استعلایی را در آن‌ها بازابد. با این حال، رویکرد او بیش از آنکه به نقدی مسئله‌مند بینجامد، به تطبیقی مفهومی و فهرست‌وار شبیه است. سیدمهدی قافله‌بازی (۱۴۰۳) در رساله دکتری خود با عنوان بررسی و تحلیل شعر قیصر امین‌پور با رویکرد پدیدارشناختی، در تلاشی گسترده، شعر قیصر امین‌پور را با فهرستی از مؤلفه‌های هوسرلی نظیر «پوخه»، «شهود آیدتیک» و «تقویم» مطابقت داده است. با این حال، پژوهش دچار

رویکردی مصداقی و گزینشی است؛ به گونه‌ای که مؤلفه‌ها بیش از آنکه ابزار تحلیل ساختار آگاهی در شعر باشند، به ابژه‌هایی برای برچسب‌زنی بدل شده‌اند. ویلیام. ای. تولیوس (۲۰۱۱) در رساله‌ای با عنوان *مقدمه‌ای بر اخلاق پدیدارشناختی در ادموند هوسرل و دنس/اسکاتوس*، سعی دارد اخلاق هوسرل را به مثابه پازلی ناقص، با پیوند به آرای اسکاتوس تکمیل کند. این رویکرد، دچار نوعی «تلفیق‌گرایی صوری» است که غایت پدیدارشناسی هوسرل را به اخلاق دینی قرون وسطایی تنزل می‌دهد. گریگوری. پی. فلوید (۲۰۱۶م) در رساله *از آگاهی تا زندگی: پدیدارشناسی و پدیده دین در هوسرل*، هایدگر و کی‌پرکگور، با تقلیل پروژه هایدگر به ذیل پدیدارشناسی هوسرلی و تاریخ ادیان، عملاً تفاوت‌های هستی‌شناختی بنیادین میان این حوزه‌ها را نادیده می‌گیرد. این خوانش، با نادیده‌انگاشتن گسست الهیاتی میان هایدگر متقدم و سنت‌های آگوستینی، در پی انطباق الهیات با فلسفه تحلیلی دین است.

ج. پژوهش‌هایی با رویکردهای «مبنایی و کلان»: نقد بنیادهای سنت پدیدارشناسی ادموند هوسرل (۱۹۷۳م) در کتاب *پدیده/رشناسی*، که شامل پنج درس‌گفتار است با نقد روان‌شناسی‌گرایی، بنیان معرفت‌استعلایی را پی‌ریزی می‌کند. او با ابزارهای «اپوخه» و «تقلیل»، داعیه دست‌یابی به دانشی دقیق و بی‌واسطه از «ذات‌های تجربه» را دارد. هوسرل با اصرار بر «شهود ذاتی»، ناخواسته دچار نوعی افلاطون‌گرایی جدید شده و میان «معنای پدیدارشناختی» و «واقعیت هستی‌شناختی» شکاف ایجاد می‌کند. دان زهاوی (۲۰۰۲م) در کتاب *پدیدارشناسی هوسرل*، با تلاشی در جهت بازخوانی معاصر هوسرل، می‌کوشد پدیدارشناسی را از اتهام «سولپسیسم/خودتنه‌انگاری» و «ذهن‌گرایی افراطی» برهاند. او با تأکید بر «بیناسوژگی» و «جهان زیسته»، بر آن است که ساختارهای آگاهی را در بستر پیوند با «دیگری» و «جامعه» بازشناسی کند. کلاوس هلد (۲۰۰۳م) در کتابی تحت عنوان *آشنایی با پدیدارشناسی*، با همکاری جمعی از متخصصان تراز اول حوزه پدیدارشناسی، با گردآوری مقالاتی تخصصی، سعی در ترسیم نقشه راهی برای سنت پدیدارشناسی دارد. این اثر در تبیین گذار تاریخی از هوسرل به پدیدارشناسی وجودی (هایدگر و مرلوپونتی) کاملاً موفق عمل کرده است. دیوید سربون (۲۰۰۶م) در کتاب *پدیدارشناسی؛ درسنامه‌های فلسفه غرب*، با محوریت فلسفه ادموند هوسرل، پدیدارشناسی را «بازگشت به سوی امور» و رهایی از پیش‌فرض‌ها معرفی می‌کند. نگاه او در تثبیت بنیان معرفت بر «تجربه ناب» گرفتار تناقضی آشکار است؛ چرا که تقلیل جهان به پدیدار، خود نوعی پیش‌فرض متافیزیکی است. وی در گذار از هوسرل به هایدگر و مرلوپونتی، چالش‌های تقابل «آگاهی استعلایی» با «بودن در

جهان» را به شکلی گذرا و تسماحی بررسی کرده است. چریل تاتانو^۱ (۲۰۱۹م) در کتاب *مقدمه‌ای بر پدیدارشناسی: با تمرکز بر روش‌شناسی*، پدیدارشناسی را عمدتاً در قالب یک دستورالعمل روش‌شناختی برای پژوهش کیفی صورت‌بندی می‌کند. این امر، خصلت فلسفی و انتقادی سنت پدیدارشناسی را کم‌رنگ می‌سازد. تمایز او میان پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری، گرچه آموزشی و کاربردی است، در عمل به ساده‌سازی اختلافات عمیق میان هوسرل و هایدگر می‌انجامد.

بررسی سوابق پژوهشی پیرامون اشعار پروین اعتصامی نشان می‌دهد که غالب مطالعات انجام‌گرفته، یا در بند توصیف محتوا و مضمون‌گرایی باقی مانده‌اند و یا با رویکردهایی ساختارگرا، آماری و نشانه‌شناختی، به متن همچون ظرفی برای بازنمایی مفاهیم پیش‌ساخته نگریسته‌اند. این پژوهش‌ها از واکاوی «حیث التفاتی» سوژه و چگونگی تکوین معنا در آگاهی شاعر غفلت ورزیده‌اند. حتی مطالعاتی که کوشیده‌است پدیدارشناسی را ابزاری برای تحلیل به کار بگیرند، عمدتاً به «تطبیق مکانیکی» مفاهیم هوسرلی بسنده کرده و از تنش‌های هستی‌شناختی و پیوند میان ساختار آگاهی با جهان زیسته شاعر بازمانده‌اند. ضرورت این پژوهش دقیقاً در پُر کردن همین نقیصه نظری نهفته است. این پژوهش در پی آن است که با بهره‌گیری از مفاهیمی چون «اپوخه» و «قصیدیت» و ... سازوکار ظهور جهان شعری پروین را فراتر از گزاره‌هایی اخلاقی، در جایگاه تجربه‌ای اصیل و هستی‌شناختی واکاوی کند. بنابراین، هدف این تحقیق، گشودن افق‌های جدیدی است که در آن، شعر پروین اعتصامی از حاشیه توصیف‌های تکراری خارج شده و در جایگاه متنی واجد عمق پدیدارشناختی، بازخوانی شود.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. پدیدارشناسی و مؤلفه‌های بنیادین آن در شعر پروین

پدیدارشناسی هوسرل، بیش از آنکه یک مکتب فلسفی محصور در آکادمی باشد، دعوتی به یک نوع «نحوه نگریستن» به جهان است. پروژه‌ای برای رهایی از «نگاه طبیعی» و بازگشت به سوی «خود اشیا» است. در این ساحت، به آگاهی همچون کنشی فعال نگریسته می‌شود که جهان را می‌سازد. در سنت پدیدارشناسی، «پدیدار» آن چیزی است که در افق تجربه زیسته بر سوژه آشکار می‌شود؛ از این رو، پدیدارشناسی می‌کوشد ساختارهای بنیادین تجربه، ادراک، زمان‌مندی، بدن‌مندی، بیناسوژگی و قصدیت را آشکار کند. هوسرل بر این باور است که پدیدارشناسی همواره تلاش می‌کند تا به ما خاطرنشان کند که معنای اصلی جهان‌بینی (برون‌ذات) چیزی جز آنچه که در نحوه برخورد آگاهی انسانی با جز خود تبلور می‌یابد؛ نیست.

وی کوشید تا با بهره‌گیری از روش پدیدارشناسی، نشان دهد که دو قطب ذهنیت و عینیت در حقیقت در مناسبتی ضروری قرار می‌گیرند و ما هرگز نمی‌توانیم این دو را از هم سوا تصور کنیم. چرا که جهان خارج، وجودش به اعتبار آگاهی ذهن ما قابل بحث می‌شود و آگاهی هم، پیوسته آگاهی از کسی و چیزی است؛ یعنی آگاهی از جهان. (ارشاد و ضیمران، ۱۳۷۹: ۶۲) این روش با تعلیق داوری طبیعی یا/پوخه، پیش‌فرض‌های متافیزیکی و علمی را موقتاً کنار می‌نهد تا خود نحوه داده‌شدن معنا بررسی شود. پدیدارشناسی در آثار هوسرل، هایدگر، مریلوپوتی و ... توسعه یافت و امروزه یکی از بنیادی‌ترین روش‌ها برای فهم رابطه آگاهی، معنا و جهان زیسته به‌شمار می‌آید. برای واکاوی پیوند این فلسفه با اشعار پروین اعتصامی، تبیین مؤلفه‌های بنیادین آن الزامی است.

۲-۱-۱. قصدیت/حیث‌التفاتی

نخستین سنگ‌بنای تفکر هوسرل، اصل «قصدیت» است. هر آگاهی، همواره «آگاهی از چیزی» است. این گونه نیست که آگاهی در خلأ باشد؛ بلکه همواره به سوی ابژه‌ای معطوف است. اصطلاح «قصدیت» در سنت فلسفی *فرانتس برنتانو* برجسته شد و سپس در پدیدارشناسی هوسرل بسط یافت. قصدیت نشان می‌دهد آگاهی همواره آگاهی از چیزی است، نه امری منزوی و تهی؛ از این رو، بنیان فهم رابطه ذهن، معنا و جهان به‌شمار می‌آید. در فلسفه جدید، این واژه تقریباً معنای نیت‌مندی اعمال انسان را شامل می‌شود. فرضیه «قصدیت/حیث‌التفاتی» ابتدا توسط ارسطو مطرح شد و بعدها از طریق برنتانو، فیلسوف آلمانی و شاگردش هوسرل به طور جد پیگیری شد. (See. Allen, 1987: 281) حیث‌التفاتی یا قصدیت بدین معناست که تمام فعالیت‌های انسان که معطوف به شناخت و تجربه امور می‌باشد، التفاتی یا قصدمند هستند. با بررسی اشعار پروین درمی‌یابیم که اشیا در شعر او، ابژه‌های کور نیستند، بلکه کانون‌هایی هستند که آگاهی شاعر بر آن‌ها تمرکز کرده تا حقیقت پنهان‌شان را آشکار سازد.

در دستگاه فلسفی هوسرل، آگاهی همواره «آگاهی از...» است. «قصدیت» پیوند ناگسستنی میان سوژه (آگاهی) و ابژه (متعلق آگاهی) است؛ یعنی آگاهی تنها زمانی وجود دارد که «به سوی چیزی» جهت‌گیری کرده باشد. پروین اعتصامی در ابیاتی از مثنوی «تیر و کمان»، با استادی تمام، آگاهی سوژه را از «درون‌ماندگاری صرف» به «برون‌گرایی هراسان» سوق می‌دهد:

بیم آن دارم کز این جور و عناد بر من افتد آنچه بر آنان افتاد

(دیوان اشعار، ۱۳۸۱: ۲۸۴)

پروین در این بیت، «بیم» را موتور محرک این قصدیت عنوان می‌کند. سوژه (منِ شاعر یا پرسونا) صرفاً در حال تجربه یک ترس انتزاعی نیست، بلکه آگاهی او به «جور و عناد» به عنوان ابژه‌های خارجی معطوف شده است. از همین روی، «قصدیت» یک وجه اخلاقی به خود می‌گیرد؛ چرا که سوژه پیوندی میان «تجربه زیسته دیگران» (یاران) و «تجربه ممکن خود» برقرار می‌کند. آگاهی او به بیرون پرتاب می‌شود تا رخداد‌های جهان خارج را در «ساختار پیش‌نگرانه» خود بگنجاند.

در بیتی از قطعه «کوتاه‌نظر» که مناظره‌ای میان شمع و پروانه است، مؤلفه «قصدیت» به مثابه یکی از خصایص بنیادی آگاهی، در کامل‌ترین وجه «حیث التفاتی» تجلی یافته است. پروانه با کنش «فکندن دل و جان»، سوژه شناسا را نه در انزوا، بلکه در وضعیتی معطوف به «ابژه» (شمع) قرار می‌دهد. این رابطه، آگاهی پروانه را از ساحت انتزاع خارج کرده و در زیست‌جهانی مشترک، به سوی «دیگری» جهت داده است؛ به گونه‌ای که «من» پروانه در آیینۀ رنج شمع، به تحقق وجودی دست می‌یابد:

من به پای تو فکندم دل و جان روزم از روز تو، صد ره بتر است
(همان: ۷۷)

پروین با هم‌نشانی ترس فردی و سرنوشت دیگران، آگاهی معطوف به دیگری را به تجربه‌ای زیسته و مشترک بدل می‌کند:

ترسم آخر بگذرد بر جان من آنچه گذشته‌ست بر یاران من
(همان: ۲۸۴)

اینکه گروهی بر این باور هستند که دیوان پروین، عاری و خالی از وجوه فلسفی است. (نک: آراین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۴۱) به هیچ‌وجه همسو با واقعیت نیست؛ چراکه در همین شاهد مثال از مثنوی «تیر و کمان»، به لحاظ فرزانی و فلسفی، نکته‌ای درخشان نهفته است. گزاره «آنچه بگذشتست بر یاران من»، گذر از «من پدیدارشناختی» به «دیگری» است. هوسرل در مبحث «بین‌الذهانیت»، معتقد است که ما جهان را از طریق فهم دیگری تجربه می‌کنیم. پروین با پیوند زدن «جان من» به «یاران من»، یک هم‌سانی ماهوی در سرنوشت ایجاد می‌کند. قصدیت آگاهی او، دیگر محدود به تنهایی سوژه نیست؛ بلکه جهان پدیدارها (رنج‌ها) را به مثابه یک «کل همبسته» می‌بیند. او «آگاهی‌اش» را به سمتی نشانه رفته است که در آن، رنج دیگری، به معنای رنج بالقوه خود اوست.

پروین اعتصامی با پیوند «لرزش اکنونِ دل» به «آینده ناگهانی»، انتظار اضطراب‌آلود سوژه را به ساختار زمانی قصیدیت در مواجهه با امر نامعلوم گره می‌زند:

زان همی لرزد دل من در ناگهان کـه دراندازی مرا هم ناگهان
(همان: ۲۸۴)

گزاره «دراندازی مرا هم ناگهان»، اوج تنش قصیدیت را شاهد هستیم. سوژه با پیش‌بینی یک «ناگهان»، قصیدیت خود را به سمت آینده‌ای احتمالی معطوف کرده است. این «پیش‌نگری» (Protenion)، نوعی آگاهی فعال است که آینده را به لحظه حال ادراکی شاعر می‌کشاند. «لرزش دل» صرفاً یک واکنش هیجانی نیست، بلکه «تجلی جسمانی» از یک فرآیند ذهنی است که در آن، سوژه خود را در چنبره تقدیری می‌بیند که از طریق مشاهده سرنوشت «یاران»، به آگاهی او راه یافته است.

پروین از تقابل «دوختن» (ساختن معنا) و «شکافتن» (واپاشی آن)، بهره می‌جوید تا ناپایداری ابژه را در برابر اراده سوژه به تصویر کشیده و «قصد» را در رسیدن به قطعیت، ناکام گذارد:

هرچه امشب دوختم، بشکافتم این، نخستین مبحث نادیدن است
(همان: ۸۵)

پروین در قطعه «نغمه رفوگر» نیز به مدد گزاره «هرچه امشب دوختم، بشکافتم»، مخاطب را با نوعی «فروپاشی قصیدیت» روبرو می‌کند. در پدیدارشناسی، سوژه با کنش خود (دوختن) معنایی را به جهان می‌بخشد (ابژه را خلق می‌کند). اما با «شکافتن»، این معنا ابطال می‌شود. شعر نشان می‌دهد که قصیدیت در یک حلقه بسته گرفتار شده است: سوژه به سوی «آفرینش/دوختن» معطوف است، اما «واقعیت بیرونی» (زمان/سرنوشت) این قصد را فرومی‌کوبد. گزاره «نخستین مبحث نادیدن» -همان‌طور که در متن آمده- اشاره‌ای است به پدیدارشناسی «عدم»؛ یعنی جایی که آگاهی قصد دیدن معنا را دارد، اما با «نیستی» مواجه می‌شود.

پروین در جایی دیگر با تقابل «ماندن» (تلاش برای حفظ ابژه) و «رفتن» (شتاب زمان)، قصیدیت سوژه را در مواجهه با ناگزیری افول آینده، در مرز استیصال و پذیرش قرار می‌دهد: گفتمش، لختی بمان بهر رفو گفت فرصت نیست، وقت رفتن است

(همان: ۸۶)

مصراع، «گفتمش لختی بمان بهر رفو»، نشان می‌دهد که سوژه تلاش می‌کند با یک کنش

کلامی، «قصیدت» خود را بر زمان تحمیل کند. این، تلاشی است برای «ایستاسازی زمان» (Staticizing Time)؛ یعنی تبدیل جریان سیال زمان به یک «ابژه ثابت» که بتوان در آن «رفو» کرد. هوسرل این را «احتباس» (Retention) یا تلاش برای حفظ گذشته در آگاهی می‌نامد. پروین با هوشمندی شاعرانه، این تمنای سوژه برای تعویق زمان را نشان می‌دهد. پاسخ ابژه در مصراع دوم «گفت فرصت نیست وقت رفتن است»، بیانگر «ضرورت وجودی» است که قصیدت فردی را در هم می‌شکند. ترکیب «وقت رفتن»، یک ابژه مطلق است که دیگر پذیرای قصد سوژه نیست. این لحظه تقابل «آگاهی فردی» با «قانون حاکم بر زیست‌جهان» است. سوژه قصد «ماندن و ترمیم» دارد، اما ساختار جهان پدیدارها به او اجازه نمی‌دهد. این ابیات، تمثیلی از «پوچی کنش انسانی در برابر جبر زمان» است. از منظر فلسفی اما، ابیات نمونه بارزی از «قصیدت هراس‌آمیز» و «قصیدت شکست‌خورده» را ترسیم می‌کنند. پروین، جهان پیرامون را به مثابه یک «متن تهدیدگر» قرائت می‌کند.

آگاهی او به مفاهیم انتزاعی جور، عناد و سرنوشت به گونه‌ای معطوف شده که آن‌ها را در جایگاه زنجیره‌ای از علت و معلول وجودی می‌بیند. شاعر از «حیث‌التفاتی» استفاده می‌کند تا خواننده را از انفعال تماشاگر بودن خارج کند. او با متمرکز کردن قصیدت خواننده بر روی «بیم تکرار سرنوشت»، جهانی را ترسیم می‌کند که در آن، آگاهی انسان، پیوسته در حال «ساختن معنا» از طریق مشاهده رنج دیگران است. ابیات این بخش، تجلی این حقیقت است که «آگاهی» در شعر پروین، در زیست‌جهانی لنگر انداخته است که هر رخداد جزئی در آن، حامل معنایی کلی و هراس‌انگیز برای کل بشریت است. او نشان می‌دهد که چگونه «آگاهی» ما در مواجهه با «زوال زمانی» (Time Decay)، نمی‌تواند آن‌گونه که قصد می‌کند، بر جهان مسلط شود. «شکافتن» تنها یک کنش خیاطی نیست؛ بلکه استعاره‌ای از «اپوخه اجباری» است؛ یعنی همان‌طور که سوژه ناچار است دوخته‌هایش را بشکافد، آگاهی نیز در پایان هر «زیست‌جهان»، ناچار است پیش‌فرض‌ها و معناهایی را که بافته است، بشکافد و با نیستی زمان روبرو شود. در جهان شاعرانه‌ی پروین، «حیث‌التفاتی» انسان، همواره در نبردی نابرابر با «زمان هستی‌شناختی» قرار دارد؛ نبردی که در آن، شکافتن، پایان هر «ادراک» موفق است.

۲. اپوخه/تعلیق قضاوت

هوسرل برای دستیابی به حقیقت، پیشنهاد می‌کند که «نگاه طبیعی» را به تعلیق درآوریم. «اپوخه» به معنای انکار جهان نیست، بلکه پرانتز گذاشتن دور تمام پیش‌فرض‌های علمی،

فرهنگی و شخصی است تا پدیده همان گونه که «خود را به آگاهی عرضه می‌کند»، - به مثابه پدیدار- نگریسته شود. اپوخه به معنای دست کشیدن از تمامی قضاوت‌ها و پیش‌داوری‌هاست و در این میان بزرگترین پیش‌داوری، رویکرد طبیعی به جهان و باور به وجود جهان طبیعی خارجی است. (نک: لیوتار، ۱۳۹۹: ۲۴) این اصطلاح، مفهومی کانونی در پدیدارشناسی/دموند هوسرل برای گذار از «نگرش طبیعی» به «نگرش پدیدارشناختی» است. در این فرآیند، سوژه موقتاً هرگونه باور، اعتقاد پیشینی یا پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی درباره واقعیت عینی جهان از جمله وجود مستقل اشیا یا مفروضات علوم واقع‌گرایی را به «پرانتز» می‌گذارد. در ادامه مقاله بیان می‌داریم که پروین اعتصامی نیز در بسیاری از اشعارش، با اتخاذ نگاه کودکانه یا نگاه خیره اشیا به یکدیگر، گویی «اپوخه» می‌کند. او پیش‌فرض‌های طبقاتی و اجتماعی را کنار می‌گذارد تا فقر، رنج و عدالت را در عریان‌ترین شکل وجودی‌شان، فارغ از ارزش‌داوری‌های روزمره، پیش روی خواننده ترسیم کند.

عملکرد شعری پروین در قطعه «مناظره» که گفت‌وگویی میان دو قطره خون است، بازسازی دقیق فرایند «قراردادن جهان در پرانتز» است. در این شعر، هر جا که پروین تفاوت‌های طبقاتی را نادیده می‌گیرد تا به «حقیقت قطره» برسد، عملاً در حال اجرای تمرین پدیدارشناختی هوسرل است:

جواب داد ز یک چشمه‌ایم هر دو، چه غم چکیده‌ایم اگر هر یک از تن دگری
(همان: ۱۹۲)

پروین به مدد گزاره «ز یک چشمه‌ایم هر دو» دقیقاً اپوخه را در سطحی ظریف نمایش می‌دهد. شاعر، داوری مبتنی بر منشأ اجتماعی خون‌ها را معلق می‌سازد و اختلاف ظاهری «تاجور/خارکن» را به نفع حقیقت واحد هستی فرو می‌نهد. در این تعلیق، خون صرفاً نمودی از طبقه اجتماعی نیست، بلکه پدیداری هم‌اصل و هم‌ریشه و یکسان‌سازی آگاهی در افق ماهیت است.

تحلیل پدیدارشناختی ابیاتی از مثنوی «گل و شبنم»، ما را با یکی از ناب‌ترین تجلیات «اپوخه» یا «تعلیق پیش‌داوری» در شعر پروین مواجه می‌کند. در ساحت هوسرلی، «اپوخه» چیزی فراتر از معنای نادیده گرفتن واقعیت، به معنای پرانتز نهادن بر «نگاه طبیعی» است؛ یعنی همان نگاهی که در آن، سقوط، مرگ و کوتاهی عمر، به‌طور پیش‌فرض «شر» و «فاجعه» تلقی می‌شوند. پروین، این «ارزش‌گذاری عرفی» را تعلیق می‌کند تا «ماهیت عریان هستی» را مشاهده کند. وی به مدد وارونگی سقوط به خنده و بوسه، «افتادن» را از رنج به رقص

تعلیق می‌کند. یعنی سوژه، فروپاشی را به تجربه‌ای زیباشناختی و آفریننده بدل می‌کند:
 من از افتادن خود، خنده کردم رخ گلبِـرگ را تا بـانـده کـردم
 چو اشک از چشم گردون اوفتادم به رخسار خوش گل، بوسه دادم
 (همان: ۲۹۱-۲۹۲)

در نگاه طبیعی، «افتادن از چشم گردون»، استعاره‌ای از طردشدن، شکست و حقارت است؛ اما شب‌نم پروین با خنده به این سقوط می‌نگرد: «من از افتادن خود، خنده کردم». این «خنده»، همان کنش پدیدارشناختی «تعلیق» است. شاعر با کنار نهادن پیش‌فرض «سقوط به مثابه نیستی»، آن را به «فرصتی برای درخشش» تبدیل می‌کند. پروین «افتادن» را از بار معنایی سنتی‌اش، یعنی شکست، تهی کرده و به آن معنای جدیدی، یعنی وصل به گل، بخشیده‌است.

شاعر در بیتی دیگر با تقلیل «عمر کوتاه» به «شب‌نمی در روز»، زوال را از امر هراسناک به «تجربه حضور اصیل» در یک لحظه به‌یادماندنی تغییر ساخت می‌دهد؛ طوری که پذیرش ناپایداری، عین خوشبختی است:

اگرچه عمر کوتاه‌م، دمی بود خوشم کاین قطره، روزی شب‌نمی بود
 (همان: ۲۹۲)

در این بیت نیز، شاهد تعلیق «ترس از کوتاهی عمر» هستیم. انسان گرفتار و در بند نگاه طبیعی، عمر کوتاه را «کاستی» می‌بیند. اما شب‌نم پروین، عمر کوتاه را به مثابه «کیفیتی از بودن» (شب‌نم بودن) در می‌آورد. او درگیر کمیت زمان (طول عمر) نمی‌شود، بلکه بر کیفیت پدیدارشناختی آن (درخشیدن و بوسه زدن) تمرکز می‌کند. این، همان «تقلیل پدیدارشناختی» است؛ بازگشت به آن چیزی که در «حال حاضر» رخ می‌دهد، بی آنکه قضاوت بیرونی درباره فرجام آن، مدّ نظر باشد.

پروین همچنین با «پوخه/تعلیق قضاوت»، سوژه را از بند تعاریف معمول رهانده و با هم‌ذات‌پنداری با «نور» و «نسیم»، به یگانگی اصیل در «زیست‌جهان اشیا» و شهود ناب می‌رساند:

درخشیدم چو نور اندر سیاهی برفتم با نسیم صبحگاهی
 (همان: ۲۹۲)

شاعر در این ابیات از مثنوی «گل و شب‌نم»، یک «زیست‌جهان» جدید می‌سازد که در آن، «گل»، «شب‌نم»، «نسیم» و «گردون» نه ابژه‌هایی منفعل، بلکه کنشگرانی هستند که به

زبان «بودن ناب» سخن می‌گویند. گزاره «برفتم با نسیم صبحگاهی»، نشان می‌دهد که دیگر مرز میان سوژه (شبنم) و ابژه (نسیم) در حال ادغام است. او با تعلیق هویت صلب خود، با کل جهان پیرامون یکی می‌شود. پروین اعتصامی در ابیات این بخش، «اپوخه هوسرلی» را به کمال هنری رسانده است. او به ما می‌آموزد که چگونه می‌توان از ورای نقاب‌های «نیک و بد عرفی» به جهان نگریست. در این جهان پدیدارشناختی، افتادن معادل بوسه زدن بر رخسار گل، کوتاهی عمر مساوی شبنم بودن و درخشیدن و مرگ، هم‌رکاب شدن با نسیم صبحگاهی است. پروین با این تعلیق قضاوت، «فاجعه زوال» را به «جشن حضور» بدل می‌کند. این اشعار، به یک «پدیدارشناسی شادمانه» فرامی‌خواند؛ جایی که در آن، سوژه با درک ماهیت «آن گذرا»، آزادانه در هستی می‌رقصد. وی با «اپوخه کردن تلخکامی مرگ»، تنها «ماهیت درخشش» را استخراج می‌کند و آن را پیش روی خواننده می‌نهد. پروین، بی آنکه در قید واژگان فلسفی مدرن باشد، در ساحت عمل شعری، به حقیقت «اپوخه» دست یافته است.

۳. زیست جهان

زیست جهان، بستر پیشاتحلیلی تجربه ماست؛ جهانی که در آن زندگی می‌کنیم پیش از آنکه علم بخواهد آن را فرمول‌بندی کند. هوسرل زیست جهان را در سه معنای «عام»، «خاص» و «اخص» که شامل جهان «من» استعلائی است؛ به کار برده است. (نک: یوسفی، ۱۴۰۴: ۱۴۴) زیست جهان آنگونه که هست، بی واسطه در معرض دید طبیعی و علمی قرار ندارد. مشاهده زیست جهان و ساختارهای آن، مستلزم تعلیق و تحویل دیدگاه طبیعی و علمی است. (نک: اسپینگلبرگ، ۱۳۹۱: ۲۴۷) هوسرل اولین بار در ایده‌ها از جهان طبیعی پیرامون سخن گفت و آن را مسئله ریشه‌ای و بنیادین پدیدارشناسی عنوان کرد. وی در تأملات، زیست جهان را مفهوم فراگیری می‌داند که هم محیط طبیعی پیرامون، هم اجتماع و هم محیط فرهنگی را شامل می‌شود. به باور هوسرل زیست جهان «عالم آن چیزی است» که در اصل قابل شهود است، یعنی همان «قلمرو بدایت‌های اصیل» است. (نک: رمضان‌لو و فتح‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۰۷) اشعار پروین اعتصامی، بازنمایی دقیق «زیست جهان ایرانی» در دوران گذار است. او از بطن تجربه زیسته انسان فرودست، ساختارهایی را استخراج می‌کند که بنیاد زیستن اخلاقی را تشکیل می‌دهند. پروین در بیتی از قطعه «نعمه رفوگر» مفهوم زیست جهان هوسرل را به شکلی ژرف، فشرده و زیبا به تصویر می‌کشد:

خسته و کاهیده و فرسوده‌ام هر زمانم، مرگ در پیرامن است
(همان: ۸۶)

شاعر تجربه زیسته خویش را پیش از هر تبیین مفهومی، در صورت یک حس وجودی عریان عرضه می‌کند. گزاره «خسته و کاهیده و فرسوده‌ام»، فراتر از یک گزارش روان‌شناختی، نمود آگاهی بدن‌مند در جهان پیش‌اعلمی است؛ جهانی که در آن، تن، فرسودگی را بی‌واسطه می‌چشد. پروین همچنین در مصراع «هر زمانم مرگ در پیرامن است»، مرگ را امری بیرونی و انتزاعی نمی‌نمایاند، بلکه آن را در متن روزمرگی و دوشادوش تن جای می‌دهد؛ گویی مرگ، در نزدیک‌ترین لایه زیست، همواره همراه سوژه است. از این‌رو، بیت مذکور، زیست‌جهانی را می‌سازد که در آن رنج، فرسودگی و مرگ، افق همیشگی بودن‌اند و آگاهی، معنا را از دل همین تجربه زیسته می‌جوید.

پروین همچنین در بیتی از قطعه «توشه پژمردگی»، با بیانی پدیدارشناختی، «زیست‌جهان» را همچون جریانی غیرارادی و گریزناپذیر ترسیم می‌کند:

خرمی کردیم وقت خرمی چون زمان سوختن شد، سوختیم
(همان: ۱۵۹)

از منظر هوسرلی، «زیست‌جهان» بستر پیشاتحلیلی تجربه‌هاست که در آن، سوژه نه در مقام ناظر منفصل، بلکه در قامت پدیداری هم‌سخن با زمان عمل می‌کند. گزاره «خرمی کردیم وقت خرمی»، بازتاب زیستن در افق «اکنون» است؛ جایی که آگاهی با گشودگی، در حال حاضر غوطه‌ور می‌شود. اما عبارت «چون زمان سوختن شد سوختیم»، بیانگر گذار آگاهی از زمان زیسته به ضرورت هستی‌شناختی زوال است. این بیت نشان می‌دهد که چگونه زیست‌جهان شاعر، میان تجربه اصیل حضور و اضطراب زمان‌مندی، در نوسان است. پروین، پدیدارشناسی مرگ را از حاشیه به متن می‌آورد: وی سوختن را کنشی تحمیلی نمی‌داند بلکه آن را بخشی از «منطق درونی» زیستن در جهانی می‌داند که زوال، صفت ذاتی آن است. در بیتی از قطعه «رنج نخست»، پروین یک «پدیدارشناسی بدن‌مند» از زیست‌جهان سوژه ارائه می‌دهد:

خلید خار درشتی به پای طفلی خُرد به هم برآمد و از پویه بازماند و گریست
(همان: ۹۰)

هوسرل معتقد است آگاهی، همواره در بستر «تنی» است که در جهان قرار دارد؛ از منظر پروین، «پای طفل» فراتر از یک عضو انتزاعی، جایگاه اصیل تجربه و پیوند مستقیم سوژه با محیط است. «خلیدن خار درشت»، در جایگاه یک «رویداد پدیدارشناختی»، تعادل زیست‌جهان کودک را برهم می‌زند و او را از «پویه بی‌تأمل» (نگاه طبیعی) به «آگاهی خودبنیاد

رنج»، یعنی اپوخه اجباری، پرتاب می‌کند. در نگاه پروین، «به هم برآمدن» و «گریستن»، بازنمایی آنی فروپاشی جهان امن زیسته و ظهور امر ناگهانی و آسیب‌رسان است. شاعر با مهارتی استادانه، گذار از ساحت کنش غریزی به ساحت آگاهی دردناک را ترسیم می‌کند؛ جایی که درد، با تحمیل حضور خویش، جهان سوژه را بازتعریف کرده و او را در مرکز تجربه‌ای محدود و مشقت‌بار محبوس می‌سازد.

پروین در ابیاتی از قطعه «مادر دورانیش»، مفهوم «زیست‌جهان» به معنای هوسرلی آن، یعنی افق پیشاعلمی تجربه زیسته را، در قالب مناسبات ساده اما معنادار مادر و فرزند بازنمایی می‌کند:

با مرغکان خویش، چنین گفت ماکیان کای کودکان خُرد، گه کارکردن است
روزی طلب کنید، که هر مرغ خُرد را اوّل وظیفه، رسم و ره دانه‌چیدن است
(همان: ۸۲)

پروین «ماکیان» را ورای یک پرنده، سوژه‌ای آگاه در نظر می‌گیرد که در متن جهان روزمره، نسبت خود و دیگری را سامان می‌دهد. خطاب «کای کودکان خُرد» نشان می‌دهد که تجربه، پیش از هر تعلیم نظری، در ساحت زیستن و کارکردن شکل می‌گیرد. گزاره «گه کار کردن است» بیانگر آن است که جهان، ورای یک تأمل انتزاعی، جولانگاه عمل و مسئولیت است. همچنین گزاره‌های اصلی بیت دوم، دلالت بر نظمی دارد که در آن، معاش، تربیت و بقا در هم تنیده‌اند؛ یعنی زیست‌جهانی اخلاقی-اقتصادی که در آن، معنا از دل عمل روزانه برمی‌خیزد. پروین با زبانی تمثیلی، جهان زیسته ایرانی را به مثابه نظمی تجربی و تربیتی صورت‌بندی می‌کند؛ جهانی که در آن، مادری دانا، افق آینده را در دل اکنون آموزش می‌گشاید.

۴. شهود آیدتیک (Eidetic Intuition)

این مفهوم، شاید مهم‌ترین نقطه اتصال فلسفه هوسرل با هنر پروین باشد. «شهود ماهوی» یا «آیدتیک»، توانایی ذهن برای گذار از یک نمونه جزئی به «ماهیت کلی» آن است. شهود آیدتیک نوعی انتزاع است که ما در آن بر خصوصیات مشترک میان مصادیق و شواهد ذات واحد تمرکز می‌کنیم. (نک: اسمیت، ۱۳۹۴: ۱۸۱) از نگرگاه هوسرل، راه رسیدن به ادراک ذوات، شهود ذوات یا «شهود آیدتیک» است. این اصطلاح در پدیدارشناسی، ادراک مستقیم ماهیت عام و ضروری یک پدیده است، نه صرفاً ویژگی‌های جزئی و تصادفی آن. این شهود با تغییرات خیالی در نمونه‌های تجربه، امر ثابت و ناگستنی شیء را آشکار می‌کند؛ یعنی «چیستی»

پدیده را در خلوص معنایی‌اش می‌نمایاند. پروین در شماری از اشعارش از طریق تخیل آیدتیک، از این رخداد جزئی «تجاوز» کرده و به «ماهیت کلی» آن می‌رسد. هر شعر او، تمرینی برای دیدن کلیات اخلاقی در بطن جزئیات محسوس است. پروین در بیتی از قطعه «نغمه رفوگر»، از تجربه عینی «خمیدگی پشت» و «ایستادن دشوار»، به درکی کلی و هستی‌شناختی از مقوله «ترس» می‌رسد. او «ترس» را فراتر از یک هیجان زودگذر، ماهیتی گره‌خورده با «قضا» و «زوال» می‌بیند:

ایستادم، گرچه خم شد پشت من اوفتادن، از قضا ترسیدن است
(همان: ۸۵)

در پدیدارشناسی هوسرل، «شهود آیدتیک»، فرآیند فراتر رفتن از امور واقع جزئی برای ادراک «ماهیت» یا «مُثل» پدیدارهاست. پروین با «تعلیق» رنج فردی، به کشف ماهیت «ایستادگی» در عین انحنای وجودی نائل می‌شود. وی با پیوند «افتادن» و «ترس»، ماهیت اضطراب انسانی را در مواجهه با قطعی بودن قضاو قدر افشا می‌کند. پروین، نمود عینی گذار از مشاهده صرف یک وضعیت جسمانی (خمیدگی) به شهود ماهوی «ترس وجودی» را به تصویر می‌کشد که در آن، ایستادن انسان، تجلی مقاومت در برابر سرنوشت محتوم است. ستاره فروزان شعر و ادب ما، «در بحث قضاو قدر، بعضی امور را خارج از توان انسان دانسته اما پاره‌ای از امور را با قضای الهی به دست آدمی سپرده و وی را مختار می‌داند.» (پناهی، ۱۳۸۷: ۶۳)

در ساحت شهود آیدتیک، سوژه با تعلیق ویژگی‌های عرضی، به ماهیت ثابت پدیدارها نقب می‌زند. پروین در بیتی از قطعه «گفتار و کردار» با مواجهه نقادانه میان «صورت» (نمود ظاهری) و «دل و نیرو» (بود ماهوی)، تمایزی پدیدارشناختی ایجاد می‌کند. او «شیربودن» را از سطح یک صورت‌بندی تقلیدی به ساحت ماهیت کنش‌گرانه ارتقا می‌دهد:

گرفتم آنکه به صورت به شیر می‌مانم ندارم آن دل و نیرو، همین بسم نقصان
(همان: ۱۶۸)

از منظر فلسفی، پروین ادعای تطابق نام و حقیقت را به چالش می‌کشد؛ چرا که «شیر» بدون «زهره و جرئت»، تنها سایه‌ای تهی از حقیقت است. شاعر با اعتراف به این نقیصه، در واقع به شهود ماهیت «توانستن» دست می‌یابد. او درمی‌یابد که ماهیت انسان در نمایش بیرونی نیست، بلکه در استواری درونی و قوه فاعلی اوست. بدین‌سان، «نقصان» نزد پروین، نه تنها ضعف شخصی نیست، بلکه شهود تضاد بنیادین میان صورت جهان و حقیقت هستی است.

پروین در بیتی از قطعه «بی‌پدر»، از دل یک شکایت شخصی، به شهود آیدتیک «بخل جهان» می‌رسد:

این همه بخل چرا کرد، مگر من چه می‌خواستم از گیتی پست؟
(همان: ۸۷)

پرسش «مگر من چه می‌خواستم» با تعلیق امر جزئی، رابطه سوژه و جهان را به سطح ماهیت می‌برد: جهان پست، نه صرفاً در یک رفتار منفرد، بلکه در هیئت ساختاری پایدار از امساک و محرومیت آشکار می‌شود. «بخل»، صفتی عارضی نیست، بلکه صورت ماهوی عالم ناسازگار است که امکان عطا را از سوژه دریغ می‌کند. پروین با این گذار، از رنج فردی به ایده کلی بی‌مهری هستی می‌رسد؛ و درست همین کشف ماهیت، جوهر شهود آیدتیک در خوانش هوسرلی است.

در بیتی از مثنوی «آرزوی مادر»، پروین با بهره‌گیری از استعاره «برق و آذر»، شهود آیدتیک «مرگ» را به عنوان گسستی بنیادین از انتظام دنیوی بازنمایی می‌کند:

اگر برقی به ما زین آذر افتد حساب ما برون زین دفتر افتد
(همان: ۲۴۹)

«دفتر»، نماد «زیست‌جهان» قراردادی، مکتوب و مبتنی بر حساب و کتاب‌های عقلانی است. شاعر با عبور از جزئیات محسوس این دفتر، به ماهیت هستی انسانی دست می‌یابد که در مواجهه با امر متعالی (مرگ)، از سیطره محاسبات این جهانی خارج می‌شود. این گسست، فرآیندی پدیدارشناختی است: پروین با تعلیق نظم اعتباری زندگی، به حقیقت عریان هستی می‌رسد که در آن، «حساب» مرگ، خارج از هندسه ادراکات پیش‌تجربی قرار دارد. این‌گونه، شهود آیدتیک او، مرگ را خروج از «متن» زیستن تقویمی به «متن» ابدیت می‌نماید.

پروین در قطعه «گل و خار» در فضایی مناظره‌محور، ناپایداری مراتب ظاهری جهان را می‌کاود و دهر را چونان باغی می‌نماید که گل و خار، هر دو، در آن به فرجامی واحد می‌رسند:

گر خار یا گلیم، سرانجام نیستی‌ست در باغ دهر، هیچ گلی نیست پایدار
(همان: ۱۳۹)

شاعر در این بیت از تمایزهای عارضی زیبایی/ زشتی عبور می‌کند و به شهود آیدتیک زوال همگانی دست می‌یابد. به باور پروین، ماهیت پدیدارها نه در شکوه لحظه‌ای، بلکه در فانی‌بودن ذاتی آنها آشکار می‌شود. در ساحت شعر پروین، «باغ دهر» یک «موقعیت هستی‌شناختی» است. وی با بهره‌گیری از تقابل دوتایی «گل» که نماد هستی مطلوب و «خار»

نماد هستی منفور است؛ دست به یک «اپوخه» یا تعلیق داوری می‌زند. او در مقام شاعر-پدیدارشناس، قضاوت‌های ارزشی مرسوم انسانی را در پرانتز می‌گذارد. پروین با نهادن «گل» و «خار» در یک کفه ترازو، «تغییرات آزاد تخیلی» را اجرا می‌کند. او متغیرهای ظاهری این دو پدیده را حذف می‌کند تا ببیند در مواجهه با زمان (باغ دهر)، چه چیزی ثابت می‌ماند. حقیقت لایتغیری که در پس تمامی تمایزات هستی‌شناختی موجودات این باغ باقی می‌ماند، «فناپذیری» است. شهود آیدتیک نیز، رؤیت «نیستی» به مثابه «صورت کلی» هستی در جهان مادی است.

۵. زمان آگاهی (Time-Consciousness)

بحث از زمان و ساختار زمانمند آگاهی، از مشکل‌ترین و در عین حال عمیق‌ترین مباحث مطرح‌شده در فلسفه هوسرل است. هوسرل ضمن اذعان به غموض و دشواری مقوله زمان، این نکته را یادآور می‌شود که آگوستین نخستین کسی بود که به شکلی اساسی متوجه پیچیدگی ذاتی بحث زمان شد و در آثارش بدان اشاره کرد. (Husserl, 1991: 3) وی بر این باور بود که آگاهی، در پیوستاری از زمان-نگاه به گذشته یا «بازداری» و پیش‌نگری به آینده یا «ابتدایی‌بودن» - شکل می‌گیرد. ضمن واکاوی شعرهای پروین، خواهیم دید که زمان خطی در پیکره آن‌ها اغلب در هم می‌شکند. اشیا گویی در یک «حال ابدی» با هم سخن می‌گویند. این زمان آگاهی در شعر پروین، زمان وجودی است؛ لحظه‌ای که در آن «ماهیت» خود را آشکار می‌کند:

دیده تا یارای دیدن داشت، دید / این چراغ، اکنون دگر بی‌روغن است
(همان: ۸۶)

در پرتو پدیدارشناسی هوسرل، «زمان آگاهی» در این بیت از «نغمه رفوگر»، فراتر از یک توصیف ساده زیستی، به تبیین ماهیت «انکشاف آگاهی» بدل می‌شود. «دیده» در مقام سوژه ادراکی، در پیوستاری زمانی، حضور جهان را در افق «اکنون» تجربه می‌کند. تعبیر «یارای دیدن»، نشان‌دهنده سیطره «دیروز آگاهی» و انباشت تجربه زیسته است؛ اما با استعاره «چراغ بی‌روغن»، پروین به انقطاع «قصیدت» در پی زوال فیزیکی اشاره دارد. زمان‌مندی نیز به شکل تهی‌شدن ظرفیت معناساز سوژه درک می‌شود. شاعر با شهود این نقصان، زمان را کیفیت پویایی می‌داند که با فرسایش ابزار ادراک، پیوند آگاهی با «زیست جهان» را گسسته و هستی را در سکون پدیدارشناختی رها می‌کند.

در پدیدارشناسی هوسرل، «زمان آگاهی» بر پایه پیوستار «بازداشت» و «پیش‌نگری» بنا

می‌شود. پروین در بیتی از قطعه «پیام گل»، در مقام یک شهود آیدتیک، گسست برگشت‌ناپذیر جریان آگاهی را ترسیم می‌کند:

من از جوی چو ن بگذرم برنگردم چو پژمرده گشتی تو، دیگر نیرویی
(همان: ۲۰۷)

گل به مثابه سوژه یا ایزه در تقابل با جوی در حکم دالّ زمان، با «ناممکن بازگشت» مواجه است. پروین در این بیت، زمان زیسته را از کلیت ریاضی‌وار خارج کرده و به یک «اکنون» مطلق بدل می‌کند. از نگاه فلسفی، این دقیقاً همان «افق نهایی» است که آگاهی را در بند «فرسایش وجودی» قرار می‌دهد؛ جایی که گل درمی‌یابد «اکنونی» که به گذشته می‌پیوندد، هرگز دوباره در «پیش‌نگری» آگاهی، به همان کیفیت پیشین متجلی نخواهد شد. این بیت، گواهی دقیق بر «محدودیت قصدیت» در مواجهه با خطّ مستقیم زمان است. پروین در قطعه «دزد خانه»، تجسم «خطای قصدیت» در ساحت زمان آگاهی هوسرلی را بازتاب می‌دهد:

ندانستیم فرصت را بدل نیست ز دام، ایمن مرغ وحشی را پرانیدیم
(همان: ۱۶۰)

«فرصت»، همان اکنونی است که از دست رفتن آن، گسستی جبران‌ناپذیر در «پیوستار زمانی» ایجاد می‌کند. از دیدگاه پدیدارشناختی، تاجر (سوژه) با نادیده گرفتن حقیقت حضور (لحظه زیسته)، فرصت را در «بازداشت» خود به شکلی کاذب ثبت کرده و اکنون در برابر فقدان آن، به آگاهی انضمامی رسیده است. «نفس و شیطان، رهنان درونی پروین‌اند.» (پناهی، ۱۳۸۷: ۶۳) در این بیت نیز، «مرغ وحشی» (نفس اماره)، استعاره‌ای از «قصدیت منحرف‌شده» است که به جای دریافت اصیل جهان، در پی تمایلات سرکش است. پروین با زبانی شاعرانه، «پشیمانی» را به مثابه درک تلخ «بازگشت‌ناپذیری زمان» در آگاهی سوژه تحلیل می‌کند. در بخشی از مثنوی «طوطی و شکر» نیز، صورت‌بندی فشرده‌ای از زمان آگاهی هوسرلی را شاهد هستیم؛ چراکه سوژه، در لحظه شهود فقدان، گذشته را نه به شکل یک رویداد بیرونی، بلکه به صورت رسوب‌یافته در آگاهی تجربه می‌کند:

گفت: آب این غرقه را، از سر گذشت کار من، دیگر ز خیر و شر گذشت
(همان: ۲۴۶)

گزاره «از سر گذشتن» نشان می‌دهد که اکنون زیسته به آستانه‌ای رسیده که بازگشت‌پذیر نیست؛ یعنی آن‌چه هوسرل در افق حافظه می‌فهمد، به یادماندگی محض فرو

نمی‌کاهد، بلکه به حضوری کمرنگ اما مؤثر در اکنون بدل می‌شود. تعبیر «ز خیر و شر گذشتن» نیز فراتر رفتن از دوگانه‌های ارزشی را می‌نمایاند؛ جایی که آگاهی، در پرتو فرسایش زمان، از قصدیت‌های پیشین تهی و به نوعی آرامش پسازمانی می‌رسد. بدین‌سان، بیت، تجربه آستانه‌مند رهایی از زمان عادی و ورود به آگاهی تأملی را باز می‌تاباند.

در قطعه «درخت بی‌بر» و در ساحت پدیدارشناسی هوسرلی، پروین بیانی موجز از «تقویم زمانی آگاهی» و نقد وابستگی سوژه به «احتباس‌های مرده» ارائه می‌دهد: امروز، سرافرازی دی را هنری نیست می‌باید از امسال سخن رانند، نه از پار (همان: ۱۳۷)

هوسرل معتقد است آگاهی، «اکنون زنده‌ای» است که در هر لحظه خود را بازآفرینی می‌کند. پروین اعتصامی با هوشمندی فلسفی، «دیروز» و گذشته را به‌عنوان امری که از «افق پدیدارشناختی» خارج شده و ماهیت وجودی خود را از دست داده، نفی می‌کند. از نگاه پدیدارشناختی، ارجاع سپیدار به «سرافرازی گذشته»، تلاشی ناکام برای تثبیت «این‌همانی» سوژه در بستر جریان سیال زمان است. پروین با تأکید بر «امسال»، دعوت به «شهود بی‌واسطه» از وضعیت اکنون می‌کند؛ جایی که اعتبار هستی‌شناختی موجود، در «عمل انضمامی» و «باروری کنونی» تعیین می‌شود. این بیت، گذار از «خود گذشته‌گرای انتزاعی» به «سوژه کنشگر پدیدارشناختی» در مواجهه با واقعیت بی‌رحم زمان است.

۳. نتیجه‌گیری

برآیند پژوهش نشان می‌دهد که شعر پروین اعتصامی در ژرف‌ترین لایه‌های خود، واجد نظامی پدیدارشناختی است که در آن، تجربه انسانی از سطح گزارش مستقیم فراتر می‌رود و به مرتبه کشف معنا و ذات پدیده‌ها ارتقا می‌یابد. بر اساس تحلیل‌های مقاله، پرسش اصلی تحقیق، پاسخی روشن می‌یابد: پروین با بهره‌گیری از ظرفیت‌های تصویر، مناظره، تقابل و تمثیل، آگاهی مخاطب را از جهان عادت‌زده جدا می‌سازد و آن را به سوی مواجهه‌ای تازه با اشیاء، رخدادها و حقیقت زیسته انسان هدایت می‌کند. در این معنا، شعر پروین نه بازتابی منفعل از واقعیت، بلکه کنشی آگاهانه برای آشکارسازی ساحت‌های پنهان هستی است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که تمثیل در شعر پروین، تنها آرایه‌ای بیانی نیست، بلکه سازوکاری معرفتی است که می‌تواند نقش «تخیل آیدتیک» را بر عهده گیرد. بدین‌سان، شاعر با عبور از صورت‌های پراکنده و عرضی تجربه، مخاطب را به سوی ادراک ماهیت رنج، فقر، مرگ، ناپایداری و مسئولیت اخلاقی رهنمون می‌سازد. از این منظر، پاسخ به سؤال‌های فرعی پژوهش

نیز روشن است: نخست آنکه تمثیل‌های پروین تمیرینی برای عبور از جزئیات متکثر و رسیدن به کلیت معنایی پدیده‌ها هستند؛ دوم آنکه گذار از تجربه زیسته به معنای ماهوی در شعر او از مسیر تعلیق پیش‌داوری‌ها و اتساع نسبت به خود پدیده‌ها تحقق می‌یابد؛ و سوم آنکه حرکت از توصیف پدیدار به شهود ماهیت، در منطق درونی تصاویر و گفت‌وگوهای شاعرانه او به روشنی قابل ردیابی است. از سوی دیگر، در این پژوهش آشکار شد که پروین با برهم‌زدن مرزهای متعارف میان سوژه و ابژه، جهانی می‌آفریند که در آن اشیا، پدیده‌ها و عناصر طبیعی صرفاً ابزارهایی خاموش نیستند، بلکه در مقام حاملان معنا و آگاهی ظاهر می‌شوند. این امر، شعر او را به سطحی از «پدیدارشناسی اخلاقی» می‌رساند؛ پدیدارشناسی‌ای که در آن، اخلاق فراتر از یک حکم انتزاعی، در متن تجربه زیسته و در پیوند با رنج و هستی انسان معنا می‌یابد. همچنین، حضور پررنگ زمان آگاهی در بسیاری از قطعات، نشان می‌دهد که پروین زمان را نه به مثابه تقویم، بلکه به عنوان افق شکل‌گیری آگاهی و سرنوشت انسانی درک می‌کند. در مجموع، این مقاله اثبات می‌کند که شعر پروین اعتصامی واجد ظرفیتی فلسفی و پدیدارشناختی است و می‌تواند در جایگاه «فلسفه زیسته مصور» باشد. چنین خوانشی علاوه بر اینکه منزلت ادبی شعر پروین را بازتعریف می‌کند، چشم‌اندازی تازه برای فهم پیوند میان ادبیات فارسی و اندیشه هوسرلی می‌گشاید. پروین با زبان شاعرانه خویش، از سطح بیان اخلاقی عبور کرده و به قلمروی شهود ماهوی و آگاهی وجودی وارد شده است؛ جایی که شعر، منحصرأ سروده نمی‌شود، بلکه تجربه می‌شود.

کتاب‌شناسی

- آرین‌پور، یحیی (۱۳۸۷)، *از نیما تا روزگار ما*؛ تاریخ ادب فارسی معاصر، تهران: زوار.
- ارشاد، محمدرضا؛ ضیمران، محمد (۱۳۷۹)، «هوسرل و پدیدارشناسی»، *نشریه بایا*، شمارگان ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۹، ص ۶۲.
- اسپیگلبرگ، هربرت (۱۳۹۱)، *جنبش پدیدارشناسی*، ترجمه مسعود علیا، تهران: مینوی خرد.
- اسمیت، دیوید وودراف (۱۳۹۴)، *هوسرل*، ترجمه سید محمدتقی شاکری. تهران: حکمت.
- یک، چریل تاتانو (۱۴۰۰)، *مقدمه‌ای بر پدیدارشناسی: با تمرکز بر روش‌شناسی*، ترجمه الهام ابراهیمی و سیدمحسن علوی‌پور، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۸۱)، *دیوان اشعار پروین اعتصامی*، به کوشش دکتر حسن احمدی‌گیوی، چاپ ششم، تهران: قطره.
- پناهی، مهین (۱۳۸۷)، «اندیشه فلسفی در شعر پروین اعتصامی»، *مطالعات زنان*، سال ششم، شماره ۲، صص ۸۸-۶۳.
- چیت‌ساز، مازیار (۱۳۹۰)، «بررسی نظریه‌های تصویری معنا با تأکید بر پدیدارشناسی هوسرل»، *رساله دکتری تخصصی فلسفه گرایش منطق*، دانشگاه تربیت مدرس، تیرماه ۱۳۹۰.
- درویشی‌کاینسی، سهیلا (۱۴۰۳)، «بررسی بایدها و نبایدهای اخلاقی در اشعار پروین اعتصامی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی*، دانشگاه ارومیه، شهریورماه ۱۴۰۳.
- دهباشی، فهیمه (۱۳۸۸)، «بررسی و تحلیل نظریه شهود در پدیدارشناسی ادموند هوسرل: زمینه‌ها، تطور و تأثیر آن در اخلاف وی»، *رساله دکتری تخصصی رشته فلسفه*، دانشگاه علامه طباطبایی، بهمن‌ماه ۱۳۸۸.
- راسل، متیسون. (۱۳۹۹)، *هوسرل*، ترجمه مجید مرادی سده‌دی، تهران: علمی و فرهنگی.
- رحمتی، مری (۱۳۹۷)، «نقد پدیدارشناختی آثار گلی ترقی بر اساس نظریه هوسرل»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی*، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، مهرماه ۱۳۹۷.
- رمضان‌لو، زهرا و فتح‌زاده، حسن (۱۳۹۸)، «زیست جهان و امکان یک علم آیدتیک در پدیدارشناسی هوسرل»، *دوفصلنامه فلسفی شناخت*، دوره ۱۲، شماره ۲، صص ۱۲۱-۹۵.
- زهاوی، دان (۲۰۰۲م)، *پدیدارشناسی هوسرل*، ترجمه مهدی صاحبکار، تهران: روزبهان.
- سربون، دیوید (۲۰۰۶م)، *پدیدارشناسی؛ درسنامه‌های فلسفه غرب*، ترجمه عبدالله سالاروند، تهران: نقش جهان.
- فرجی، لایلا (۱۳۹۳)، «نظم فلسفی و اجتماعی در نگاه تعلیمی راوی مناظرات پروین اعتصامی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی*، دانشگاه کردستان، بهمن‌ماه ۱۳۹۳.
- قافله‌باشی، سیدمهدی و همکاران (۱۴۰۳)، «جست‌وجوی مؤلفه‌های اساسی پدیدارشناسی هوسرل

در شعر قیصر امین‌پور، *شعرپژوهی* (بوستان ادب)، سال ۱۶، شماره ۲، پیاپی ۶۰، صص ۱۳۵-۱۵۸

لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۹۹)، *پدیده‌شناسی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: نی.
ملکیان، کمال (۱۳۹۹)، «بررسی پدیدارشناختی تجارب عرفانی در مثنوی مولوی بر اساس دیدگاه هوسرل»، *رساله دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی*، دانشگاه رازی کرمانشاه، آبان ۱۳۹۹.
ناظر، ع (۱۳۶۰)، *نگرشی بر اشعار پروین اعتصامی*، تهران: انتشارات صدا و سیما.
نجات‌غلامی، علی (۱۳۸۷)، «پدیدارشناسی تکوینی هوسرل و روش آن»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه*، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۷
هیلد، کلاوس و همکاران (۲۰۰۳م)، *آشنایی با پدیدارشناسی*، ترجمه علی نجات‌غلامی، تهران: انتشارات پگاه روزگار نو.

هوسرل، ادmond (۱۹۷۳م)، *ایده پدیدارشناسی*، ترجمه طالب جابری، تهران: ققنوس.
یوسفی، ظاهر (۱۴۰۴)، «نقش زیست جهان در رفع بحران علوم اروپایی از دیدگاه هوسرل»، *معرفت فلسفی*، سال ۲۲، شماره ۲، پیاپی ۸۶، صص ۱۵۹-۱۳۳.

Allen, Douglas & Mircea, Eliade (ed.). (۱۹۸۷). Phenomenology of Religion. In: The Encyclopedia of Religion, New York, Macmillan, Vol. ۱۱.
William E. Tullius. (۲۰۱۱), Groundwork to a phenomenological Ethics in Edmund Husserl and Duns Scotus. September ۲۰۱۱.
Gregory P. Floyd. (۲۰۱۶), From Consciousness to Life: Phenomenology and the Religious Phenomenon in Husserl, Heidegger and Kierkegaard. The Department of Philosophy, Boston College, Desember ۲۰۱۶.

Analyzing the Fundamental Components of Edmund Husserl's Phenomenology in Parvin Etesami's Poetry

*Kamal Rasoul^۱ - Fatemeh Modarresi^۲

۱. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Urmia University, Urmia, Iran. (Corresponding Author). Email: k.rasoul@urmia.ac.ir
۲. Professor, Department of Persian Language and Literature, Urmia University, Urmia, Iran.

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: ۲۰۲۶/۰۱/۱۵ Accepted: ۲۰۲۶/۰۶/۱۶ Keywords: Parvin Etesami Diwan of poems Edmund Husserl Phenomenology Epoch	The present study, with an interdisciplinary approach, explores the deep and meaningful connection between Edmund Husserl's transcendental phenomenology and Parvin Etesami's poetry and attempts to reveal the hidden and meaningful relationship between the realm of thought and language in Parvin Etesami's poetry. Parvin's poetry is more than a collection of moral teachings; it is the linguistic formulation of a lived and reflective consciousness. The main issue of this article is to explain how to transition from concrete and everyday experience to the realm of essential intuition in poetic language. In this framework, Parvin, by utilizing symbolic debates, dialectical allegories, and question-oriented structures, suspends habitual prejudices and, through a kind of poetic epoche, provides the possibility of directly seeing the truth of phenomena. The present descriptive-analytical analysis, focusing on components such as intentionality, bioworld, time awareness, and suspension of assumptions, shows that Parvin's poetry possesses a kind of moral phenomenology; a phenomenology in which suffering, poverty, death, and impermanence, beyond literary motifs, are a perspective and a window for discovering the essence of human experience. The findings indicate that Parvin, by penetrating the hidden layers of consciousness and representing the relationship between the subject and the world in the context of language, elevates Persian poetry to a level beyond the art of expression and brings it closer to a range of lived thought and philosophical reflection. In this way, her diwan, as a living and conscious text, offers the reader the possibility of a new understanding of man, the world, and truth.

